



دوره ۲ / شماره ۲ / پاییز و زمستان ۱۳۹۱ / ص ۳۹۰-۳۸۱

از ملی‌گرایی تا پساملی‌گرایی

(مروری بر کتاب *فرانسه چیست؟* به کوشش آلن فینکل کراوت)*

مازیار مهیمنی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه بوعلی سینا همدان

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱ - تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۲۰

۱. گرچه آلن فینکل کراوت از همان نخستین سطور کتابش می‌کوشد از میراث ارنست رنان فرارود به نوعی «پساملی‌گرایی» دست یابد، حاصل شانزده گفت‌وگوی او با شماری از مهم‌ترین متفکران و پژوهشگران امروز فرانسه شاید در نهایت، تأییدی باشد بر این اندیشه محوری رنان که *تعلق به یک ملت را نه نژاد و زبان واحد، بل اراده هر فرد تعیین می‌کند*. اگر بپذیریم که این اراده در عین حال ضامن وجود و بقای مردم‌سالاری است، به شکلی دور از انتظار، و به‌رغم تضاد ژرف تاریخی، دو انگاره ملی‌گرایی و مردم‌سالاری به یکدیگر می‌پیوندند؛ زیرا مردم‌سالاری نیز تحقق نمی‌پذیرد و دوام نمی‌یابد مگر آنکه هر فرد *آزادانه* برخی محدودیت‌ها را بر آزادی خویش تحمیل کند. نفرت از مردم‌سالاری، که به عقیده ژاک رانسی پر اساساً در وحشت از برابری و هراس از همگانی‌شدن تفکر ریشه دارد (نک. رانسی‌یر، ۲۰۰۵، ۱۰۶-۱۰۵)، در عین حال واکنشی است موجه به آزادی افسارگسیخته‌ای که از غیاب همین اراده و همین

* Finkelkraut A., *Qu'est-ce que la France ?*, Paris, Gallimard, Éditions Stock/Éditions du Panama, 2007

1. maziarmohaymeni@yahoo.fr

حسن نیت می‌زاید. و اگر فینکل‌کراوت پرسش «فرانسه چیست» را به «یک ملت چیست» رنان برتری می‌دهد، بیشتر از آن روست که در فرانسه امروز، واژه «ملت» انگار به یک دال بی‌مدلول، یا دست‌کم به دالی با مدلول نامطمئن بدل شده است. از کدام ملت سخن می‌توان گفت زمانی که مهاجر مستعمره‌های قدیم، سرسختانه از تنیده شدن در بافت مقصد تن می‌زند؟ نیت مهاجران نه ادغام در ساختاری به نام «ملت فرانسه»، بل دست یافتن به ملیت فرانسوی است (نک. فینکل‌کراوت، ۳، ۸۲)؛ و در عصر پسااستعماری، به‌ویژه در فرانسه، ملت و ملیت را باید دو چیز کاملاً متفاوت، بل حتی متضاد به شمار آورد: کسب ملیت، اینجا، نوعی تسویه حساب است با ملت.

بی‌شک، تقابل امروزی دو انگاره ملت و ملیت از جنس تمایزی نیست که می‌شله، مورخ صاحب‌نام قرن نوزدهم، میان آن‌ها برقرار می‌کرد. او به جای «ملت فرانسه» از «ملیت فرانسوی» سخن می‌گفت زیرا بر این باور بود که ترکیب دوم می‌تواند بر چندگانگی و تلفیق نژادها نیز دلالت کند (نک. لوگوف، ۹، ۲۵۲). برخلاف، حذف عنصر نژاد از تعریف ملت، در دیدگاه رنان (نک. ۱۸۸۲، ب ۲)، احتمالاً راهی بوده است برای احیای انگاره اخیر و ارتقای آن تا جایگاه یک مفهوم آرمانی و آرمان‌شهری. یادآور شویم که اسم nation (= natio = nacio = ملت) از نظر تبارشناسی واژگان با naissance (= تولد) خویشاوندی دارد و با race (= نژاد) نیز مترادف شمرده شده است. رنان، اما، با اشاره به اینکه هیچ گروهی از انسان‌ها دارای خون ناب و خاستگاه واحد نیستند (همان)، نخست نژاد را به مفهومی «جانورشناختی» فرومی‌کاهد (همان)، تا آنگاه بتواند ملت را به مثابه یک «همبستگی عمیق [احساسی]» و بر اساس «میل به ادامه همزیستی» تعریف کند (همان، ب ۳).

۲. بسامدهای نابرابر و دگرگونی‌های معنایی هر یک از دو واژه ملت و ملیت در فرانسه قرن نوزدهم، به‌ویژه در آثار می‌شله و رنان را می‌توان با توجه به تغییرات موقعیت تاریخی توضیح داد. در سال‌های پایانی سلطنت ژوئیه، و در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ که به استقرار جمهوری دوم انجامید، آنچه برای می‌شله اهمیت داشت، حفظ

یکپارچگی فرانسه بود به مثابه یک «شخص» چندنژادی (نک. لوگوف، ۹، ۲۵۲) که می‌بایست از تقسیم آن - حتی به طبقات اجتماعی - پرهیز کرد (نک. فور، ۹، ۲۵۵). نیز می‌دانیم که این مورخ بزرگ، حکومت لویی فیلیپ را به دلیل ایجاد دودستگی میان فرانسوی‌ها خطاکار می‌شمرد (همان). در این شرایط خاص، دو انگاره به مسئله مجال می‌دادند تا از اختلاف نژادها و طبقات عبور کند: نخست انگاره ملیت، که در درس‌های او در کولژ دو فرانس حضوری پیوسته داشت (نک. لوگوف، ۹، ۲۵۱)؛ دوم انگاره مردم که در سال ۱۸۴۶ بر پیشانی یکی از کتاب‌های او نقش بست (نک. فور، ۹، ۲۵۵). باری، میان این برهه تاریخی و حال‌وهوایی که در آن ارنست رنان سخنرانی خود با عنوان «یک ملت چیست؟» را ارائه می‌کند، شباهت زیادی وجود ندارد. سخنان رنان در یازدهم مارس ۱۸۸۲ - یازده سال پس از اشغال آلزاس توسط پروس - در سوربن ایراد می‌شود و آماج آن‌ها، آن دسته از مورخان آلمانی است که «به دستاویز نظریه‌ای قوم‌شناختی [یعنی نژادی] از ملت، بر آلمانی بودن آلزاس تأکید می‌ورزند» (فینکل کراوت، ۱۰، ۲۶۵). شکی نیست که در این شرایط نه می‌توان از اهمیت نژاد سخن گفت، نه به برهان ملیت توسل جست: اگر، به‌رغم تبار و ملیت آلمانی، ساکنان آلزاس همچنان خود را فرانسوی می‌دانند، سبب «احساس همبستگی» آن‌هاست با ملت فرانسه و «میل به ادامه همزیستی» با این ملت. نطفه ملی‌گرایی فرانسوی آغاز قرن بیستم، که دست‌کم یکی از انگیزه‌های جنگ اول جهانی نیز هست، ظاهراً در همین جا و در رابطه با مسئله آلزاس بسته می‌شود. نمایندگان دو جناح اصلی این ملی‌گرایی، دو تن از شاگردان رنان هستند: یکی موريس بارس، سردسته ملی‌گرایان نسبتاً متعادل و معذک جنگ‌طلب و انتقام‌جو^۱، که بر پس گرفتن آلزاس پافشاری می‌کنند؛ دیگری شارل مورا^۲، نظریه‌پرداز «ملی‌گرایی تام»^۳، که آشکارا فاشیست است و جمهوری‌ستیز و گذشته‌گرا و مخالف با مردم‌سالاری.

1. Revanchard
2. Charles Maurras
3. Nationalisme Intégral

۳. فرانسه امروز نه فرانسه میشله است نه آن رنان؛ نه فرانسه انقلاب است تا به ریسمان ملیت چنگ زند، نه کشور شکست خورده‌ای که در حسرت خاک از دست رفته، تصویری آرمانی از ملت را همراه با خیال انتقام در سر می‌پرورانید؛ نه نیز فرانسه «وحدت مقدس»^۱ در نخستین ساعات جنگ اول. فرانسه امروز را شاید بتوان، به‌رغم همه تفاوت‌ها، با فرانسه دوران «مقاومت» قیاس کرد. این مقایسه بی‌دلیل نیست. چنان‌که از برخی مصاحبه‌های فینکل‌کراوت برمی‌آید، معضل کنونی جامعه فرانسوی، پیش از هر چیز، سازگاری با دیگری‌ای است که در سرزمین او حضور دارد، اما خود او را به رسمیت نمی‌شناسد (نک. فینکل‌کراوت، ۳، ۷۶)؛ دیگری‌ای که، به‌رغم برخورداری از امتیازهای ویژه، هنوز خود را بس بیشتر محق و طلبکار می‌داند تا موظف و مسئول (نک. اسمیت، ۱، ۳۷؛ فینکل‌کراوت، ۲، ۷۱). مسیر باد تغییر کرده است: مستعمره‌های دیروز گویی اکنون در پی بهره‌کشی از استعمارگر گذشته خویش‌اند.

عصر پسااستعماری را بر همین اساس می‌توان تعریف کرد: نخستین ویژگی این عصر پایان‌ناپذیر بودن آن است. زیرا عصر پسااستعماری، بیش از آنکه یک زمان مادی و واقعی باشد، زمانی ذهنی و خاطره‌ای است: مادامی که استعمار - اگر خودش را مرده بینگاریم - در خاطره‌ها دوام می‌آورد، مستعمره و استعمارگر پیشین در عصر پسااستعماری به‌سر می‌برند. این دومین مانع در راه تشکیل ملت مورد نظر رنان است. می‌دانیم که رنان «فراموشی [...] و حتی خطای تاریخی» را می‌ستود و آن‌ها را «عناصر اصلی در پیدایش یک ملت» می‌دانست (نک. رنان، ۱۸۸۲، ب ۲). بی‌شک او با اظهار اینکه «پیشرفت مطالعات تاریخی غالباً برای ملت‌ها خطر آفرین است» (همان) راه افراط می‌پیمود. دیدگاه‌هایی از این دست بر نوعی «ساختارگرایی» پیش‌عقلانی گواهی می‌دهند که خود از گونه‌ای «مادی‌گرایی تاریخی» میان‌مایه تغذیه می‌کند و حتی با اصل اراده تناقض می‌یابد. به‌علاوه، از همین‌جا می‌توان به شکاف عمیقی که میان مواضع رنان و اندیشه‌های «دوستش آقای میشله» (نک. بارس، ۱۸۸۸، ف ۴) وجود دارد، پی برد.

با این همه، رنان در این مورد نیز پر بی‌راه نمی‌رفت. امروزه، خاطره یا حافظه تاریخی، دست‌کم به دو شکل از بروز همدلی میان دارندگان ملیت فرانسوی جلوگیری می‌کند: ۱. مهاجران، دوران استعمار را فراموش نکرده‌اند؛ ۲. مهاجمان به دلیل گذشته استعماری خود در ندامت و شرمساری به سر می‌برند. باری این احساس شرم نه تنها باعث باج دادن بیش از حد به بیگانه می‌شود (نک. اسمیت، ۱، ۲۰)، بل انگیزه او را برای ادغام در جامعه فرانسوی کم‌رنگ می‌کند، زیرا بیگانه، صرف‌نظر از رابطه تاریخی‌اش با میزبان، به مرجع و تکیه‌گاه نیاز دارد (الکروبی، ۳، ۹۳). در شرایطی که فرانسوی‌ها، برای آسان کردن ادغام، از فرانسوی بودن تبری می‌جویند (فینکل کراوت، ۳، ۸۳-۸۲)، بیگانه نیز هیچ شوقی برای فرانسوی شدن از خود ابراز نمی‌کند.

۴. «هر ملتی یک روح واحد است؛ ذاتی روحانی و معنوی است. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روح، این ذات معنوی و روحانی را تشکیل می‌دهند. نخستین مربوط به گذشته است، دیگری مربوط به حال. اولی عبارت است از مالکیت همگانی بر میراثی غنی از یادگارها و خاطرات؛ دومی ناظر بر وفاق کنونی، میل به زیستن با یکدیگر، و عزم پاسداری از ارزش چیزی که میراث مشترک ما از گذشتگان به شمار می‌رود. [...] شرایط بنیادین برای شکل‌گیری یک ملت این‌هاست: کسب افتخارات مشترک در گذشته، اراده‌های همسو در زمان حال؛ انجام کارهای بزرگ در گذشته، میل به انجام کارهای بزرگ در آینده» (رنان، ۱۸۸۲، بخش ۳).

تحلیل‌های بالا باید نشان داده باشند که تعاملات امروزی شهروندان فرانسوی تا چه اندازه با روابطی که رنان در اینجا ترسیم می‌کند فاصله دارند. گذشته، چنان‌که گفته شد، بیشتر کینه و ندامت می‌آفریند تا دوستی و غرور ملی. بومیان سفیدپوست، به‌رغم تلاش برای به‌رسمیت شناختن «فرانسه سیاه»، از سوی او پس رانده می‌شوند (نک. فینکل کراوت، ۳، ۷۶). همچنین تمایلات نژادپرستانه، گرچه به زبان نمی‌آیند، هنوز به طور کامل از میان نرفته و امروزه حتی به برخی سیاهان نیز سرایت کرده‌اند. به‌رغم اهمیت این داده‌ها، خطاست اگر بپنداریم که بافت ناهمگن جامعه فرانسوی صرفاً

معلول ناسازگاری میان بومیان سفید و مهاجران سیاه است. در یکی از گفت‌وگوهای فرانسه چیست؟ با عنوان «جمهوری و فلسفه»، هر دو میهمان آلن فینکل‌کراوت به کم‌رنگ شدن جمهوری و مردم‌سالاری اشاره می‌کنند و دلایل آن را در این نکته می‌جویند که غالب فرانسوی‌ها حقوق و خواسته‌های فردی خود را بر وظایف اجتماعی‌شان مقدم می‌شمارند و حکومت نیز خود را مکلف می‌داند که به این خواسته‌ها پاسخ گوید (نک. بله، ۱۱، ۳۰۱؛ گُشه، همان، ۳۰۲). در گفت‌وگویی دیگر، پی‌یر نورا، مورخ و عضو آکادمی فرانسه، اعلام می‌کند که «بر اساس نظرسنجی‌ها، فرانسویان دیگر حاضر نیستند برای ملت یا میهن بمیرند» (نورا، ۱۰، ۲۶۶)، زیرا «امروزه واژه‌هایی چون ایمان و عشق به میهن به نوعی منسوخ شده‌اند» (همان، ۲۶۷). میشل تریبالا نیز با استناد به «برخی تحقیقات بین‌المللی جدید دربارهٔ غرور ملی» به مقایسهٔ فرانسه و آمریکا می‌پردازد و اظهار می‌دارد که در قیاس با ۷۴ درصد شهروندان امریکایی، تنها ۳۲ درصد از فرانسوی‌ها به ملیت خود افتخار می‌کنند (نک. تریبالا، ۳، ۹۲). تریبالا می‌افزاید: «مردم فرانسه، همچون بسیاری از دیگر اروپایی‌ها، کمتر به کارنامهٔ تاریخی و قابلیت‌های علمی، فنی و ورزشی کشور خود می‌بالند. همچنین تعداد بسیار کمی از آن‌ها، یعنی تنها ۱۲ درصد، به قدرت نظامی سرزمین‌شان مباهات می‌ورزند: همین رقم در میان امریکایی‌ها ۷۴ درصد است» (همان).

به این آمار و ارقام، دادهٔ دیگری را نیز باید اضافه کرد که به شکلی باز محسوس‌تر بر تفاوت فرانسهٔ امروز با ملت آرمانی رنان گواهی می‌دهد و عبارت است از بی‌ارتباطی شهروندان با گذشته و آینده. پی‌یر نورا بر این باور است که در زمان ما، برخلاف روزگار رنان، نه تنها «همبستگی» ای میان گذشته و آینده وجود ندارد، بل «آینده شدیداً و عمیقاً پیش‌بینی‌ناپذیر و حتی مهارناپذیر شده و گذشته نیز در ابهام فرو رفته است» (نورا، ۱۰، ۲۷۱). او همچنین به «گسستی» اشاره می‌کند که تنها نمونه‌هایش را در پایان دوران باستان و آغاز عصر نوزایی می‌توان یافت و مشخصه‌اش جدایی میان نسل‌های دیروز و امروز، و نابودی احساس دین به گذشته است (نک. همان، ۲۷۳). البته این

گسست با احساس ندامتی که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، منافاتی ندارد: گسست و ندامت در واقع دو روی یک سکه‌اند؛ هریک در عین حال نتیجه دیگری است و واکنشی منفی به ثقل حضور آن. پل تیبو در توضیح این ناسازه می‌گوید: «امروز از یک سو شاهد تکریم زمان حال و ردّ دین به گذشته هستیم، و از سوی دیگر شاهد گذشته‌ای زیاده‌سنگین که وسواس‌گونه بازمی‌آید، احساس گناه ایجاد می‌کند و هر دم بر سنگینی آن افزوده می‌شود. نسل‌های جدید، هنگام صحبت از کارهایی که نسل‌های پیشین، مثلاً در جنگ الجزایر، انجام داده‌اند یا می‌بایست انجام دهند، به سرعت لحن قاضی قیامت را پیدا می‌کنند... اما می‌توان دید که اینان، در حین ایفای نقش قاضی، گویی خودشان هم دارند زیر بار گذشته از پا درمی‌آیند؛ آسیب‌شناسی رابطه امروز ما با تاریخ از همین جا شکل می‌گیرد» (تیبو، ۱۰، ۲۷۲). ظاهراً بر اساس همین آسیب‌شناسی است که پل تیبو به نقل از فیلیپ بورن اعلام می‌کند که «برای ملت فرانسه، خاطره دیگر آفریننده آینده نیست» (همان، ۲۷۷).

۵. شواهدی که ارائه کردیم شاید بتوانند گذار از ملی‌گرایی به پسا ملی‌گرایی را توجیه کنند. نخست باید گفت که پسا ملی‌گرایی، دست‌کم در نسخه فرانسوی و فینکل کراوتی‌اش، به کلی از احساسات ملی‌گرایانه تهی نیست. پرسش «فرانسه چیست؟» خود از چنین احساساتی حکایت دارد و روش‌شناسی کتاب فینکل کراوت نیز، چنان‌که هم‌اکنون خواهیم دید، این ادعا را تأیید می‌کند. با این حال، فینکل کراوت نه فرانسوی‌تبار که لهستانی‌تبار است (نک. فینکل کراوت، ۲، ۵۶)؛ و شاید همین امر سبب شده تا ملی‌گرایی او - ملی‌گرایی‌ای که تنها با یک ادراک رنان‌وار از مفهوم ملت قابل توجیه است - با نوعی واقع‌گرایی همراه باشد. پسا ملی‌گرایی چیزی نیست جز همین ملی‌گرایی واقع‌گرا.

واقع‌گرایی در دو حوزه بروز می‌کند: نخست در حوزه روابط خود و دیگری؛ دوم در حوزه مناسبات دیروز و امروز. حوزه نخست خود دو نوع رابطه را دربرمی‌گیرد: الف) رابطه اول، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مبتنی است بر هضم دیگری، اعم از مهاجران

مستعمره‌های قدیم، یهودیان و غیره؛ ب) رابطه دوم مبتنی بر هضم شدن در دیگری است: نه تنها در اتحادیه اروپا، بل در تمام جهان، زیرا به نظر می‌رسد که فرانسه یکی از کشورهایی است که بیش از بقیه، فرایند «جهانی شدن»^۱ را جدی گرفته‌اند. در حوزه دوم، اما، چالش اصلی عبارت است از آشنا کردن و آشتی دادن نسل امروز با گذشته، از رهگذر نقد نقاط تاریک و تأکید بر نقاط مثبت. باری پساملی‌گرایی بر دو چیز استوار است: تکریم ملت در عین برخورداری از اندیشه‌ای جهان‌وطن؛ پرده برداشتن از خطاهای تاریخی، در عین پرهیز از سیاه‌نمایی‌های معمول.

فینکل‌کراوت گفت‌وگوهای خود را بر همین مبنا سامان می‌بخشد. کتاب *فرانسه چیست؟* از سه بخش بزرگ تشکیل شده است: بخش اول تحت عنوان «اینجا و اکنون»، شش گفت‌وگو را دربرمی‌گیرد که هدف از آن‌ها ارائه تصویری کلی از چالش‌های داخلی و خارجی فرانسه امروز است. این شش گفت‌وگو عبارت‌اند از: «آیا در فرانسه چیزی به نام مسئله سیاهان وجود دارد؟»، «مدرسه در فرانسه امروز»، «دشواری‌های ادغام»، «لایسیته پریشان‌حال»، «تندروی‌های جدید: یک معمای فرانسوی؟» و «اروپا، ملت، مردم‌سالاری». بخش دوم «مظاهر»^۲ نام گرفته و شامل سه گفت‌وگو درباره افراد برجسته‌ای است که از قرن نوزدهم به این سو نماد تاریخ و سیاست فرانسوی به شمار می‌آیند: شارل دوگل، فرانسوا میتران و ژول میشله؛ سه شخصیتی که دست‌کم در یک نقطه اشتراک دارند: گفتمان آن‌ها از ارزش ادبی برخوردار است و ادراکشان از فرانسه، تاریخ و سیاست، ادراکی اساساً ادبی است (نک. فینکل‌کراوت، ۷، ۱۷۹، ۸، ۲۱۹؛ ۹، ۲۴۳)؛ سرانجام، بخش سوم، هفت گفت‌وگو را زیر عنوان «دیروز و امروز» گرد می‌آورد: «امروزه فرانسوی بودن چیست؟»، «جمهوری و فلسفه»، «آیا فرانسه هنوز هم یک کشور کاتولیک است؟»، «فرانسه و یهودیان»، «آیا چیزی به نام فاشیسم فرانسوی وجود دارد؟»، «بدرود با روستاییان» و «شانس‌های آداب معاشرت با خانم‌ها». محور اصلی همه این گفت‌وگوها بررسی دقیق میراث گذشته برای راه گشودن به سوی آینده است.

1. Mondialisation
2. Incarnations

منابع

توضیح: کتاب *فرانسه چیست؟* شامل شانزده گفت‌وگوست که همگی در شبکه رادیویی France Culture و در برنامه *Répliques* به مدیریت آلن فینکل کراوت ضبط شده‌اند. در کتاب‌شناسی حاضر، علاوه بر مراجع دیگر، عناوین گفت‌وگوها را شماره‌گذاری و همراه با اسامی شرکت‌کنندگان ذکر کرده‌ایم. ترجمه این عناوین به همین ترتیبی که در کتاب‌شناسی دیده می‌شود، در بخش پایانی متن بالا آمده است. در عوض، نوشتار لاتین اسامی مدعوین را تنها در کتاب‌شناسی آورده‌ایم. ارجاع‌های درون‌متنی به ترتیب شامل نام گوینده، شماره گفت‌وگو و صفحه کتاب‌اند. در دو منبعی که از نسخه pdf آن‌ها استفاده شده است، به جای صفحه، به بخش (ب) یا فصل (ف) مورد نظر ارجاع داده‌ایم.

- [1]. Barrés, M. (1888). *Huit jours chez monsieur Renan*. pdf.
- [2]. Finkielkraut, A. (2007). *Qu'est-ce que la France ?*. Paris: Gallimard, Éditions Stock/Éditions du Panama.
- [3]. «Y a-t-il une question noire en France ?» (Entretien avec Stephen Smith et François Vergès)
- [4]. «L'école dans la France d'aujourd'hui» (Entretien avec Pascal Blanchard et Jean-Pierre Obin)
- [5]. «Les difficultés de l'intégration» (Entretien avec Hakim El Karoui et Michèle Tribalat)
- [6]. «La laïcité dans tous ses états» (Entretien avec Maurice Agulhon et Lionel Jospin)
- [7]. «Les nouvelles radicalités: une énigme française ?» (Entretien avec Daniel Bensaïd et Philippe Raynaud)
- [8]. «Europe, nation, démocratie» (Entretien avec Jean-Marc Ferry et Pierre Manent)
- [9]. «L'héritage du général de Gaulle» (Entretien avec Paul-Marie Coûteaux et Nicolas Tenzer)
- [10]. «Mitterrand ou l'engouement de la mémoire» (Entretien avec Christophe Barbier et Hubert Védrine)
- [11]. «Michelet, la France et les historiens» (Entretien avec François Furet et Jacques Le Goff)
- [12]. «Qu'est-ce qu'être français aujourd'hui ?» (Entretien avec Pierre Nora et Paul Thibaud)
- [13]. «La République et la philosophie» (Entretien avec Marie-Claude Blais et Marcel Gauchet)
- [14]. «La France est-elle encore un pays catholique ?» (Entretien avec Danièle Hervieu-Léger et Henri Tincq)
- [15]. «La France et les juifs» (Entretien avec Paul Thibaud et Michel Winock)

- [16]. «Y a-t-il un fascisme français?» (Entretien avec René Rémond et Zeev Sternhell)
- [17]. «L'adieu aux paysans» (Entretien avec Pierre Jourde et Richard Millet)
- [18]. «Les chances de la galanterie» (Entretien avec Claude Habib et Mona Ozouf)
- [19]. Rancière, J. (2005). *La Haine de la démocratie*. Paris: La Fabrique éditions.
- [20]. Renan, E. (1882). *Qu'est-ce qu'une nation ?*, conférence prononcée à la Sorbonne le 11 mars, pdf.

